

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۲ (پیاپی ۶۸)، زمستان ۱۴۰۰

DOI: 10.29252/PIAJ.2022.221546.1063

صفحات: ۵۵-۸۲

تحول لایه‌های معنایی مفهوم دولت در ایران معاصر: دهه‌های نخستین استقرار قاجاریه (دوره بحران و ابهام)

یوسف خانمحمدی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۳۰

داود بیات**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۶

چکیده

این پژوهش سیر تاریخی ظهور مفهوم دولت در زبان زمانه را در نیمه نخست قرن سیزده قمری یعنی دوره جان‌شین مؤسس سلسله قاجار بررسی می‌کند. پرسش محوری پژوهش این است که با ورود ایران به دوران آستانه‌ای خود تا چه میزان تحولات مربوط به این بحران، در کاربرد مفهوم دولت، در متون آن دوره، بازتاب‌زبانی داشته و کدام لایه‌های معنایی آن تقویت و کدام یک حذف یا جابه‌جا شده‌اند؟ مدعای ما این است که مفهوم قدیم دولت در این دوره، با اضطراب حاصل از بحران واقع‌شدن در آستانه زمان تاریخی و مواجهه با مفهوم جدید، برای نخستین بار درون هاله‌ای سنگین از ابهام قرار گرفت؛ ابهامی که در عمل، زنگ آغاز پایان مفهوم ثابت و منجمد از دولت را که ادعای ازلیت و ابدیت می‌کرد، به صدا در آورد. از همین نقطه، زمینه چالش سهمگین میان دو فهم از مفهوم قدیم و جدید دولت به تدریج تکوین یافت. برای این منظور، خواهیم کوشید با بهره‌گیری از کلیات نظریه تاریخ مفهومی رانیهارت کوزلک آلمانی لایه‌های معنایی مفهوم دولت و ظهور زبانی - بیانی آن‌ها در مواجهه با بحران نوپدید عارض بر دولت یعنی بحران جنگ‌های ایران و روسیه را در آثار نویسندگان دوره مذکور بکاویم.

واژگان کلیدی: مفهوم دولت، دوران آستانه‌ای، بحران و ابهام، سلطنت مستقل، مفهوم جدید دولت.

*استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه مفید (نویسنده مسئول)، khanmohammadi1@gmail.com

**دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، d.bayat@chmail.ir

مقدمه

نیمه نخست قرن ۱۳ از این حیث برای مطالعه مهم است که سرآغاز دوران آستانه‌ای^۱ ایران و مکان تلاقی دو قلمرو تجربه^۲ و افق انتظار^۳ گوناگون و زمان به هم رسیدن دو زمان طبیعی^۴ و تاریخی^۵ است. فهمی که از مفهوم دولت برای نویسندگان این دوره حاصل شده، محصول تاریخی است که در آن تجربه زیسته‌شان را تجربه کرده و نیز مرهون زبان - اندیشه‌ای است که با امکانات آن زبان، آن تاریخ را به فهم درآورده‌اند. گویی با تاریخ و زبان به گفتگو نشست و حاصل این گفتگو نظام مفاهیمی است که به تناسب ظرفیت واژگانی فراهم ساخته‌اند. اگر دارالسلطنه تبریز را مکان تلاقی و زمان درهم آمیزی آن رویداد بحران‌زا با قلمرو تجربه ایرانیان و سرآغاز دوران آستانه‌ای ایران بدانیم و درخشش نخستین جرقه‌های فهم از افق انتظار نورا در آن جا ببینیم، بیرون از این زمان و مکان، آگاهی از رخنه چالش آفرین آن حادثه بزرگ، مجالی برای ظهور نیافت.

مفهوم دولت در ایران در خلأ به وجود نیامده، بلکه خودش را به مثابه موضع آگاهی، در تاریخ به نمایش گذاشته است؛^۶ تاریخی که معجونی از تجربیات گذشته و انتظارات آینده است.^۷ در بخشی از این فهم به زبان آمده، انتظارات برآمده از تجربیات، فهم فهم گذشتگان از تجربیاتشان را به مثابه آینده فهم و فهم آینده در زمان حال به نمایش می‌گذارد. دور باطلی از فهم مفاهیم بدون راهی به بیرون از خود و فروبسته در تار آگاهی قدیم که خویشتن را چونان تقدیری محتوم و مسلط به نمایش می‌گذاشت.

چارچوب نظری

در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از ظرفیت تحلیلی و تفسیری مقوله‌های مندرج در نظریه تاریخ مفهومی کوزلک همانند لایه‌های زمان، زمان آستانه‌ای، قلمرو تجربه و افق انتظار و نقد و

1. Time of Transit
2. Space of Experience
3. Horizon of Expectation
4. Natural time
5. Historical time

۶. از نگاه کوزلک مفاهیم واقعیت‌های تاریخی و تاریخ‌مند هستند:

Elias Jose Palti: Reinhart Koselleck His Concept of the Concept and Neo-Kantianism: Contributions to the History of Concepts: Vol. 6, No. 2, Winter 2011:2

۷. از نظر کوزلک تاریخ مستقل از «تجربه و انتظار» و کنش‌ها و افعال عاملان انسانی وجود ندارد. koselleck, 2004: 256

بحران، به مطالعه تحول مفهوم دولت در این دوره تاریخی می‌پردازیم. «نقد و بحران» در اینجا اشاره به وضعیت تاریخی ایران قرن ۱۳ قمری دارد که در آن با بروز و ظهور آگاهی‌های جدید، مجال فهم امکان‌های متفاوت (دولت مدرن) از امکان موجود (سلطنت مستقله) و با نقد از آنها مهیا شد. همچنین همان گونه که کوزلک در کتاب نقد و بحران تصریح می‌ورزد، از آن جا که فرایند سخت نقد، فرایند تخمیر و دگرذیسی اجتماعی بود، این «تخمیر انتقادی، طبیعت حوادث سیاسی را تغییر داد» (Kosellek, 1988: 10).

«زمان آستانه‌ای» اشاره به وضعیت گذار تاریخی است که در آن تغییرات عمیق سیاسی - اجتماعی هم‌زمان با تحولات اساسی در مفاهیم حادث می‌شود و طی آن مفاهیم اجتماعی و سیاسی چنان معنایی می‌یابند که امروزه دیگر نیازی به ترجمه آن‌ها نیست تا بتوان آنها را درک کرد. این مفاهیم، هم به عنوان «شاخص» و هم «عامل»، در همان حالی که در گذار به جهان نو مؤثرند، آن گذار را ثبت و ضبط می‌کنند (Olsen, 2012: 172). جنگ‌های ایران و روسیه را می‌توان آغاز دوران آستانه‌ای ایران در فهمی دیگرگونه از مفهوم دولت در ایران دانست که مشروطه نقطه اوج آن و زبان سیاسی و نظام مفاهیم آن، آوردگاه منازعات دوران ساز آن دوران بود.

«لایه‌های زمان» یعنی این که زمان‌های دوگانه‌ای بر دو مفهوم سلطنت مستقله و دولت جدید اروپایی، در زمان آستانه‌ای ایران، چیره شد که بسان دولایه مجزا و درعین حال در کنار هم، همانند دو قشر از لایه‌های خاک، چه در دربار تهران و چه در دارالسلطنه تبریز، با فاصله مکانی اندک اما افتراق زمانی وسیع، به تظاهر و رویارویی پرداختند. «قلمرو تجربه و افق انتظار» از نظر کوزلک، به این معناست که تاریخ مستقل از «تجربه و انتظار» و کنش‌ها و افعال عاملان انسانی وجود ندارد (Kosellek, 2004: 256).

در آغاز ورود ایران به دوران آستانه‌ای، قلمرو تجربه متکی بر نظام سنت قدمایی که خود را در عینیت سلطنت مستبده و ذهنیت تقدیرگرایی به نمایش می‌گذاشت، محدوده‌ای ثابت برای افق انتظار برقرار و آینده را چنان محدود و محصور کرده بود که امکان شکسته شدن آن به هیچ وجه وجود نمی‌داشت. مفهوم دولت نیز همچون ساحت‌های دیگر زیست سنتی ما، به تعبیر کوزلک در «جهان دهقانی - افزارمندی» و در خاک قلمرو تجربیات اجداد پیشین ریشه دوانده بود. اما با باز شدن افق جدید انتظار برآمده از رویارویی با مفهوم نوینی چون «پیشرفت و ترقی»، زان پس، دولت نه به عنوان عطیه الهی یا تنها صورت کامل برخاسته از

مواریث کهن و سنتی، بلکه به مثابه روند طولانی تکمیل شدن در حال رشد در نظر گرفته شد که علی‌رغم ناکامی‌ها و انحرافات، مآلاً توسط ایرانیان طراحی و اجرا می‌شود.

مفهوم دولت در ساحت زبان و تاریخ

وقتی از تحول مفهوم دولت سخن می‌گوییم، در واقع اشاره ما به دو فرایند هم‌زمان در حوزه زبانی - بیانی است: نخست، فرایندی که طی آن معانی مختلفی در درون مفهوم عام دولت جای‌گیر، جابه‌جا یا حذف شده‌اند؛ و دوم، واژگان مختلفی که مترادف با واژه دولت و برای افاده معنای آن، در زبان سیاسی نویسندگان بازتاب یافته است. در فرایند نخست، می‌توان معانی و مضامین متعددی را یافت که در دل مفهوم عام دولت جا گرفته‌اند، همانند: انتظام مهام مملکت / آبادی بلاد و رفاه عباد / حفظ بلاد و عباد و معدل تعدیل حقوق در تمدن / نظم و نسق و حساب و احتساب / تصحیح و اصلاح امور ممالک / امور سپاه و رعیت و تدبیر ملکی / تنظیم امور حکومت و حکمرانی / نظام احوال عالم و انتظام اوضاع بنی‌آدم / مصالح ملک و مصالح رعیت / انتظام امور سلطنت و قوانین ریاست و معیشت / استرضای مردم و استعداد لشکر و حسن سلوک با دولت‌های همسایه / پاسبانی ملک و پاسداری خلق / قوام عیش و نظام جیش و رفاه خلق و دوام عدل.

در فرایند دوم، واژگان زیر به جای مفهوم دولت و در اشاره به مضمون آن مورد استفاده واقع شده‌اند: شهریار / سلطان / خاقان / فرمانروا / خسرو / پادشاه / ملک / مالک رقاب / حکمران / خداوندگار / جهانبان / فرمان‌فرما / امام / امیر / پیشوا. مجموعه واژگان فوق در هر دو بخش را می‌توانیم واژگان و یا مفاهیم مکمل^۱ مفهوم دولت در نظر بگیریم و واژگان و مفاهیم زیر را مفاهیم مقابل یا متضاد^۲ مفهوم دولت بدانیم:

اغتشاش نظام / تعطیل مهام / فتنه / تزلزل و فساد در ارکان مملکت / اختلال نظام / زوال ملک و دولت و عزت و رفاهیت / رعیت مهممل سرخود / وهن و فتور امر دولت / آشوب و شورش و غوغا / خرابی و بی‌رونق شدن عالم / به هلاکت رسیدن حرث و نسل / اختلال در کار حکومت / بی‌انتظامی ممالک / زوال سلطنت و انتقال مملکت.

در خصوص خود واژه دولت، نکته‌ای معناشناختی را باید متذکر شویم که برای فهم

1. Complementary Concepts

2. Contradictory Concepts

لایه‌های معنایی مفهوم دولت در این دوران ضرورت دارد. واژه دولت در آن دوره، معانی مختلفی داشته و با کاربردهای گوناگونش، مورد استفاده واقع شده است. دو تن از اساتید زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، در مقاله «بررسی معنای واژه دولت در بیتی از حافظ»، معانی دولت را به دو معنای قاموسی و مجازی تفکیک کرده‌اند. معنای قاموسی به گردش، فرصت، نوبت و مدت اشاره دارد و معنای مجازی شامل سعادت، بخت خوش، یمن، اقبال و شانس، جاه و مکت و حکومت می‌شود.

بنا به تحلیل آنان، بر اساس معنای قاموسی واژه دولت که دست به دست شدن و ناپایداری در ضمن آن مندرج است، ترکیباتی از قبیل «دولت پایدار»، «دولت جاوید» و «دولت پاینده»، ترکیب‌هایی متناقض نما به شمار می‌آیند و نیز در ترکیباتی که در معنای مجازی آمده، خوشی و بهروزی ماندگار و پایدار نبوده و دست به دست می‌گردد. (آقا حسینی و رئیسی، ۱۳۹۴: ۱۰-۹) می‌توان از نکات فوق این‌گونه برداشت کرد که استعمال واژه دولت در حوزه‌های سیاست (سلطنت و حکومت)، اقتصاد (ثروت و مکت) و موقعیت فردی و اجتماعی (اقبال و سعادت) ارتباطی ناگسستنی با معنای لغوی آن یعنی دست به دست شدن و نوبت و مدت دارد. زمانمندی مستتر و مضمیر در واژه دولت، آن را از حیث ماهوی تحت مقوله زمان مندرج می‌کند؛ و این به آن معناست که زمانمندی تحول، انتقال و گردش موجود در معنای دولت، آن را به امری پیوسته به زمان و وابسته به حوزه‌ای غیر بشری یعنی افلاک و ثوابت و سیارات می‌سازد.

نویسندگان این دوره، در شرایطی از مفهوم دولت سخن می‌گویند که از یک سو دوره ثبات و آبادانی عصر دولت شیعی صفویه را از دست داده و پس از گذر از دوره بی‌ثباتی و بی‌دولتی تا ظهور سلسله قاجاریه، شاهد نوعی ثبات نسبی هستند و از سوی دیگر با بحران بزرگ‌تری مواجه شده‌اند. بحران تازه، جنسی دیگر داشته و فراتر از قلمرو تجربه و افق انتظار آنان ظهور کرده است. اشارات مستقیم در نوشته‌های این دوره در خصوص بحران جنگ‌های ایران و روسیه به جز کتاب‌هایی که مورخان در ذکر وقایع مربوطه نگاشته‌اند، به ندرت قابل مشاهده است. اما گویی نویسندگان این دوره، با ارجاع بحران به مفهوم دولت در صدد حل و رفع آن بحران نوپدید بوده‌اند. برای آنان بازتولید دولت شیعی صفوی در عهد قاجاری، نوعی تمنای نوستالژیک برای برقراری ثبات و انتظام بوده است.

از این رو ابهام در فهم آنان از مفهوم دولت در سراسر نوشته‌هایشان موج می‌زند. دولت

امری بین آسمان و زمین، بین ارث و استحقاق، بین نفاذ امر و مشورت، بین توجه به دین و استقلال از آن در نوسان بوده است. لایه معنایی دیرپای مفهوم دولت که در هسته اصلی آن مفهوم، رخ می‌نماید، برگرفته از مضمون شبان وارگی، پدر وارگی و ظل‌اللهی است. تمنای نظم و امنیت، در آن شرایط که نیروهای سرکش پس از فوت هر شاهی، تاروپود انتظام داخل را می‌گسلند، مهم‌ترین مطالبه‌ای است که از دولت خواسته می‌شود. زبان آنان، بازتاب تجربیات روزمره‌ای است که در آن با زوال اقبال هر سلسله‌ای، موج آتش و خون و غارت و کشتار به راه می‌افتاد تا هنگامی که فترت سلطنت به شوکت سلطنت مبدل شود. اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ به نیکی و صراحت چنان وضعیتی را که به طبع ثانوی مبدل گردیده بود تشریح می‌کند:

[پس از کشته شدن آقا محمد خان] ... هرکسی را هوسی از سلطنت به سر افتاد و فرقه‌ای به وفاق و طایفه‌ای به نفاق عزیمت عراق نمودند ... خلاصه کلام آشوب آن ایام بسیار و بی‌شمار است، این سخن را نگفتن و این داستان را نهفتن خوش‌تر» (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۷۵).

لایه‌های معنایی جدید مفهوم دولت در نخستین نوشته‌ها (دو سفرنامه)

آن چه بر ذهن و زبان نویسندگان دو سفرنامه در نخستین سال‌های به تخت نشستن فتحعلی‌شاه جریان یافته، اولین آگاهی‌های مربوط به مفهوم جدید دولت در آن دوره بوده است. تحفه العالم عبداللطیف شوشتری و مسیر طالبی میرزا ابوطالب خان که به احتمال زیاد مورد مراجعه و مطالعه سایر نویسندگان و بخصوص نخبگان سیاسی واقع شده بودند، گزارش‌هایی از ساختار نوین سیاسی کشورهای اروپایی بخصوص انگلستان و فرانسه به دست دادند. ازاین حیث، گزارش شوشتری از انقلاب فرانسه، حائز اهمیت و واجد دو نکته مهم و اساسی است: نخست آن که این گزارش به وضوح از «به تنگ آمدن» مردم از ظلم پادشاه و شورش بر او و کشتن شاه و خانواده‌اش سخن می‌گوید و نکته دوم آن که شوشتری در این گزارش، تصریحاً می‌گوید که مردم فرانسه، در برابر مظالم پادشاه، طلب سنخ دیگری از حکمرانی کردند و «استدعای شورا و طریقه انگلیسیه را نمودند.» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۵۵) انتقال آگاهی نسبت به این امر مستحدث که می‌توان در برابر ظلم پادشاه، «بساط کهنه» را به هم ریخت و «طرحی نو» درانداخت، گام مهمی در ارائه مضمون مفهوم نوینی از دولت بود. علاوه بر این، گزارش شوشتری از وضعیت شهرها، خدمات رفاهی، آموزش، مالیات، کشاورزی،

تجارت، صنعت، نظام قضایی، چاپ و نشر کتاب و روزنامه و نقش حکما در زندگی عادی و سیاسی انگلستان که هم هم‌بسته‌های مفهومی و هم مضمون به هم پیوسته مفهوم نوین دولت در اروپا بودند، افق انتظار تازه‌ای در برابر آگاهی ایرانیان قرار می‌داد که با مقایسه سطح خدمات دو نظام سیاسی، امکان تطبیق و نقد ذهنی وضعیت موجود مهیا می‌شد. در کنار مطالب فوق، اشارات و توضیحات مستقیم و بلاواسطه‌ای در خصوص نظام سیاسی انگلستان و جایگاه شاه در آن به عمل آمد که می‌توانست مفهوم موجود از سلطنت در ایران را با بحران معنا مواجه کند.

شوشتری با بیان اینکه «پادشاه یا امر اگر بخواهند بر زیر دستان زیادتی کنند آن شخص در محکمه شکایت کند. هر دو در مقابل هم ایستاده نگه دارند و امرشان را فیصل دهند» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۷۶)، در واقع با بهره‌گیری از مفهوم مخالف، در صدد توضیح شرایطی است که در ایران حاکم است؛ وضعیتی که در آن، شاه سایه خدا، عین عدالت و قضاست و هیچ ذهنی در ایران توان تصور امکانی را ندارد که در آن، شاه در محکمه قضا و به شکل برابر با رعیت و نوکر حضور یابد و شکایت رعیت توسط قاضی فیصله یابد. با توضیحات شوشتری معلوم می‌شود که چنان اوضاعی، نه محصول تقدیر الهی و طبع طبیعت و سرنوشت عام و محتوم، بلکه به قیاس نمونه انگلستان، وضعیتی برساخته مناسبات میان انسان‌ها و قابل تغییر و تبدیل است. صریح‌ترین بیان شوشتری در توضیح حدوث مناسبات جدید و به تبع آن ظهور مفاهیم نوین در حوزه امر دولت در نوشته زیر قابل مشاهده است:

«... و حکما بعد از اجرای اکثری از قوانین مذکوره، به فکر انتظام سلطنت افتادند، چه تا آن زمان حکمرانی بالاستقلال و الانفراد بود. هرروزه یکی معزول و دیگری مسلط می‌شد و بسی مفسد و خونریزی که از لوازم تغییر سلطنت است به ظهور می‌رسید... آخر الامر همه را رأی بر این قرار گرفت که پادشاه را مسلوب الاختیار کنند... و بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوائم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه و امرا و رعایا. بدین نحو که هرگاه امری مهم از امور عظیمه اتفاق افتد مادام که این سه فرقه یک رأی نزنند، آن کار صورت نگیرد. خانه‌ای بسیار عالی در پایتخت بنا نهادند و به شورا و خانه مشورت موسوم ساختند و به رعایای بلد و بلوک تمامی قلمرو پیغام دادند که رعایای هر شهر و قصبه از جانب خود هر که را که سزاوار دانند وکیل کنند که در پایه سریر سلطنت حاضر باشد تا کارها به مشورت همگی انجام یابند» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۷۶).

مفهوم «انتظام سلطنت»، مفهومی مهم و کلیدی است که در زبان سیاسی نویسندگان این دوره به کرات تکرار می‌شود. آن چه که شوشتری را از دیگران جدا می‌کند، تحولی پارادایمی است که در مضمون و مفهوم انتظام سلطنت پدید آورده است. در توضیح او از مفهوم نوین دولت در انگلستان، انتظام سلطنت نه از طریق حذف و نابودی سایر مدعیان و نه کشتار و چپاول مردم، بلکه اتفاقاً با شرکت دادن مدعیان و مردم در سلطنت صورت تحقق می‌گیرد. این سخن، بنیاد مفهوم سلطنت مستقله جاری در ایران را نشانه رفته بود که می‌توانست در صورت بروز فهم درست از آن، مفهوم تازه‌ای از دولت در ایران را در معرض آگاهی ایرانیان قرار دهد. او توضیح جالبی در خصوص مفهوم دولت در روسیه داده و نظام سیاسی آن کشور را مشابه ایران معرفی می‌کند.

بنا به توضیح او، پتر کبیر پس از بیست سال گشت‌وگذار در اروپا و آموختن فنون مختلف و آشنایی با امور جدید، به «درستی ایالت‌ها و انتظام ملک» همت می‌کند و «بنای سلطنت را مانند ایران به نفاذ امر» می‌گذارد. درعین حال پتر کبیر «در آداب لشکریان و فن سپاهیگری، کرده از فرنگیان» برمی‌دارد. شوشتری از دو فهم مختلف انگلیسی و روسی که از مفهوم «انتظام سلطنت» ارائه می‌کند، بی‌تردید نظام انگلیسی را ترجیح می‌دهد؛ اما گویی در آن دوره، نخبگان ایرانی، به علت مشابهت نظام روسی با نظام ایرانی، بیشتر به سمت آن رفتند که سلطنتی با نفاذ امر داشته باشند و در فن سپاهیگری از کرده فرنگیان بهره ببرند و نه انتظام سلطنتی بر بنیاد مشورت و مشارکت.

با وجود چنین توضیحات روشن‌گرانه‌ای که بر قلم شوشتری جاری شده، وقتی که او از ایران و فهم خود از مفهوم سلطنت در ایران سخن می‌گوید، لایه‌های معنایی دیرپا و مانای مفهوم دولت بر زبانش جریان می‌یابد. او در فرازی از نوشته‌اش با بهره‌گیری از ظرفیت زبانی و دستگاه مفاهیم آن دوره، گرچه فهمی از مفهوم کرامت انسانی را که در اندیشه سیاسی آن دوره نمی‌توانست مضمونی داشته باشد، می‌نماید، اما هنگامی که از سلاطین می‌خواهد که حرمت آن را پاس دارند، از «سایه الهی» بودن شاهان بر «رئوس بندگان»، سخن می‌گوید (شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۲۸).

نویسنده مسیر طالبی این بخت را داشته که برخلاف شوشتری، به کشورهای اروپایی و بخصوص انگلستان سفر کرده و شخصاً تحولات و حادثات آن جا را مشاهده و تجربه و فهم کند. توضیحات او از نظام پارلمانی انگلستان به واسطه آن که تجربه حضور در صحن پارلمان

آن جا را داشته، توضیحات دقیق‌تری است. اما درعین حال از منظر این پژوهش، نکته جدیدی در بسط مفهوم نوین دولت و ارائه لایه معنایی جدید یعنی «مشورت خانه و شورا» در قیاس با نوشته شوشتری ندارد. البته او در تکمیل توضیحات شوشتری پیرامون عناصر مفهوم دولت در انگلستان، علاوه بر سه جزء شاه، امرا و رعایا، جزء چهارم یعنی «پارلمنت» را هم می‌افزاید (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۷۳: ۲۵۱) و برای نخستین بار ایرانیان را با مفهوم نظام سیاسی «جمهوری» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۷۳: ۲۸۸) آشنا می‌کند.

از نگاه او، «عمده دلیل بر محاسن او [شاه] اینکه قوت عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان را از احکام سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق، از کسی پروا نکنند» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۷۳: ۲۳۹). در بررسی مسیر تحول مفهوم دولت در این دوره، این بخش از سخنان ابوطالب خان، حائز اهمیت است. او در این فراز، مفهومی از دولت را باز می‌نماید که در آن، صورتی ابتدایی از مفهوم تفکیک قوا مستتر است. نویسنده مسیر طالبی، از ضرورت انتزاع حق قضاوت از پادشاه و سلب امتیاز عزل قضات از او سخن می‌گوید. میرزا ابوطالب در بخشی از سفرنامه‌اش به انواع دولت‌ها در اروپا پرداخته و توضیح می‌دهد که «غیر انگلش که وضع ریاست و حکمرانی او به مشورت رعایا و امرا معمول است»، چهار کشور دیگر یعنی روس، اسپین، فرانس و جرمن، «در سلطنت استقلال دارند». همچنین در ادامه می‌افزاید «در صورت استقلال سلطنت، اگر پادشاه هوشیار نیست، حیف بر عامه می‌رود.» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۷۳: ۲۷۷) موضع اخیر او، نقدی محتاطانه نسبت به مفهوم سلطنت مستقل در ایران است که با قرار دادن آن در برابر مفهوم جدید دولت مبتنی بر مشورت، بر نقطه ضعف آن انگشت می‌گذارد. او به صورت غیرمستقیم با اشاره به ماجرای انقلاب فرانسه و مقاومت سلطنت مستقله آن کشور در برابر درخواست مردم مبنی بر جاری شدن «نقشه ریاست انگلش در آن ملک»، در صدد بیان عاقبت سلطنت‌های مستقلی است که «حیف بر عامه» را به سبب ناهوشیاری شاه، روا می‌دارند و در نهایت از متن تاریخ محو می‌شوند.

یکی از مهم‌ترین بنیادهای معرفتی موجود در نگاه شوشتری و میرزا ابوطالب خان که به تصریح گفته نمی‌شود، اما وضوح دارد، آن است که برخلاف نظام اندیشه‌ای مسلط در ایران که تاریخ دولت، تاریخی طبیعی و الهی انگاشته می‌شود، تاریخ دولت در اروپا، تاریخ دولت‌هایی است که در آن، نقش و تأثیر مردم و بازیگران عرصه سیاست تعیین‌کننده دوام و

زوال و ظهور و سقوط دولت‌هاست. در توضیح این دو نویسنده، جابه‌جایی دولت‌ها با اراده معطوف به تغییر مردم ارتباط مستقیمی دارد. تَرَک برداشتن دیواره آن آموزه تاریخی که بر اساس آن، تاریخ دولت، تاریخ قدسی است، نشانه‌هایی از باورمندی به زمان تاریخی^۱ در برابر زمان طبیعی را بروز می‌دهد.

حضور بدیل‌های مفهومی در برابر مفهوم موجود از دولت که فهم ایرانیان از امکان فهمی دیگر از دولت را تدارک می‌دید، زمینه مقایسه و احتمالاً نقد امر موجود در سایه امر ممکن را فراهم می‌ساخت. یکی دیگر از مفاهیم نوینی که توسط نویسنده مسیر طالبی در معرض آگاهی ایرانیان قرار گرفت، مفهوم «نظام جمهوری» بود. او در توصیف آن می‌نویسد «و آن این‌که پادشاه معطل محض باشد و امرا و سرداران سپاه بر مناصب خود قایم مانند. اما بی اشاره جماعتی کثیر چون پرلمنت که هر ساله به اختیار و تجویز رعایا عزل و نصب شوند، اقدام به کاری نتوانند کرد ... پس انقلاب عظیمی در فرانس روی داده اقویا ضعیف و ضعفا قوی گردیدند و عامه به قانون ری پبلک، اهل شورا از خود معین کرده ...» (میرزا ابوطالب خان، ۱۳۷۳: ۲۸۸). به نظر می‌رسد که مفهوم جمهوریت آن چنان طرح نوی بوده که حتی نویسنده سفرنامه نیز به ناچار آن را با واژه «انقلاب عظیم» وصف می‌کند. عظمت انقلاب در این بوده که نه تنها ساختار سیاسی یعنی پادشاهی را تعطیل کرده، بلکه ساختار اجتماعی و طبقاتی را هم از بیخ و بن، دگرگون و زیر و زبر نموده است. اینکه در نظام جمهوری «امرا و سرداران، بی اشاره جماعتی کثیر اقدام به کاری نمی‌توانند بکنند»، تعیینی از واقعیت و مضمونی از امر دولت است که امکان حصول آن در فاصله آن دوره محال می‌نمود. او با این توضیح که «اقویا ضعیف و ضعفا قوی گردیدند»، جای رأس و قاعده هرم در مفهوم دولت، در ذهن و زبان آن دوره را عوض می‌کند.

با این توضیح، نظام مفهومی دولت موجود که همچون افلاک بر سلسله‌مراتبی از موجودات بنا شده، در هم می‌ریزد و این درهم‌ریختگی، بنیادی‌تر از آن است که در فهم آن دوره تجلی کند. شاید از این جهت است که هیچگاه مفهوم جمهوریت در زبان نویسندگان بعد از میرزا ابوطالب تا آستانه مشروطیت، بروز و ظهور نیافت و این در حالی است که «نظام ریاست انگلش» در مقایسه با نظام جمهوری فرانسه، به علت آن که هستی‌شناسی آن مبتنی

بر نظامی سلسله‌مراتبی است که رأسش در رأس هرم است نه قاعده و با ذهن ایرانی مطابقت دارد، مفهومی قابل دریافت و فهم تلقی شد.

مفاهیم جدیدی که شوشتری و ابوطالب خان در حوزه امر دولت، در آستانه فهم و آگاهی ایرانیان قرار دادند، گرچه در آن سال‌ها فاقد مضمون عینی و بی‌ارتباط با تجربه بلاواسطه فاهمه ایرانی بودند، اما با طرح بدیل‌های مفهومی، زمینه نقد مفهوم قدیم دولت را مهیا نمودند. پدیدارشدن امکان فهم امکان‌های دیگر مفهومی مفهوم دولت، البته خود، امکان بزرگ و مهمی بود که نوشته‌های چنین نویسندگانی، در اختیار فاهمه ایرانی قرار می‌داد.

بحران و ابهام مفهوم دولت در دارالسلطنه تبریز

دارالسلطنه تبریز که به تعبیر طباطبایی «آستانه دوران» جدید ایران (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) بود، نخبگانی چون میرزا عیسی و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، عباس میرزا و امیرکبیر را در آن آستانه با فهمی جدید و لایه‌های معنایی نوینی از مفهوم دولت آشنا کرد که سنگ بنای طرحی نو را در دل بساط کهنه گذاشتند. جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا و نویسنده تاریخ جهانگیری در توضیح نوع نگاه عباس میرزا به مسئله «نظام» نکته مهمی را متذکر شده که از زاویه دید پژوهش ما حائز اهمیت است. او می‌نویسد:

«اگرچه ظاهر نظام از دسته‌دسته ساختن لشکر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق پا را از ولایات فرنگ آوردند ولیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت نظام آن است به رأی متین و عقل دوراندیش خود منتظم و مقرر داشتند و افراد و آحاد نظام را به ایلیت و رعیتی منسوب نفرمود» (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

جهانگیر میرزا با بهره‌گیری از ظرفیت زبانی آن دوره می‌کوشد فهم خود از فهم عباس میرزا از امر نوپدیدی چون «نظام» را توضیح دهد. به نظر او عباس میرزا آگاهی لازم به دو جنبه از پدیده نظام را درک و با گذر از ظاهر به باطن آن، «مغز و حقیقت نظام» را دریافته است. مغز و حقیقت نظام، فراتر از وجه صوری و تکنیکال آن که امکان تقلید و تعلیم دارد، به بینشی بازمی‌گردد که وجه ماهوی «نظام» را در برمی‌گیرد و آن، گذر از خویشاوندسالاری و شخص محوری به نهاد محوری است. در این طرز بینش، مسئله جنگ و مدیریت آن که

با اتکای به دانش فراهم آمده از غرب بازتعریف می‌شود، با فهم دگرگونی‌های حادث شده در مناسبات سیاسی و آگاهی بنیادین پس پشت آن، ارتباط تنگاتنگی دارد؛ این آگاهی بنیادین، حاصل فهم بحرانی است که مفهوم موجود از امر دولت در مواجهه با امر ممکن به آن گرفتار شده است. ظهور امر ممکن یعنی مفهوم تازه یا لایه معنایی تازه از مفهوم دولت، بحرانی می‌آفریند که حاصل تلاقی امر موجود و ممکن و نقد امر موجود در پرتو امر ممکن است. گفتگوی عباس میرزا با ژوبر فرانسوی، جلوه‌گاه ظهور این مواجهه بحران‌انگیز است.

نویسنده تاریخ نو با زبانی محافظه‌کار اما روشنگر، تفاوت فهم در امر دولت را با اشاره به تحولی که عباس میرزا پدید آورده، توضیح می‌دهد. او می‌نویسد: «... در آداب مملکت‌داری، قانونی در نظم لشکر و حفظ کشور قرار نهاده‌اند که به جهت حفظ آن قانون و حکمت آن کار، یک‌مشت مملکت آذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده گاهی فتح و گاهی شکست از چنان دولتی یافتند و گاهی با قیصر روم منازعه نموده همه‌وقت بر او غالب آمدند.» (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱۹۱)؛ جهانگیر میرزا با عبارت «قانون نظم لشکر و حفظ کشور» عبارت «مغز و حقیقت نظام» را با اشاره به مصادیق آن قانون در عمل حکمرانی، تفسیر می‌کند.

هرکه به خودسری سری برآورده بود سرش راکنده رخنه‌های دیوار مملکت را به آن مسدود فرمودند ... نتیجه این نظم و نظام در رعیت‌داری آن شد که بعد از وقوع وفات نایب‌السلطنه ... با وجود این‌که پادشاه مرحوم زیاده از چهار ماه نبود که به آذربایجان تشریف آورده بودند رعیت آذربایجان در دادن تنخواه مقرر خودداری نکرده و لشکریان خود را به همان نظام و قانون که مقرر بود بدون ملاحظه این همه اختلافات دولتی روانه مملکت عراق ساختند (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۲-۱۹۱).

این نوشته به گونه ظریفی، هم نقد بحران عارض بر دولت در ایران در آن دوره تلقی می‌شود و هم وصف پیامدهای عملی فهم جدیدی است که در تبریز جریان یافته است. به این ترتیب، قانون نظم لشکر و حفظ کشوری که بر اساس آن، پایه‌های دولت عباس میرزا استوار و در نتیجه، «همه مملکت در حکم یک تن» گردیده بود، «رنه‌های دیوار مملکت» را مسدود و «استقامت» را پدید آورد. پس از آن که دولت، دولت بودگی‌اش را با انسداد رخنه‌ها و یک‌تن شدن کل مملکت آذربایجان اثبات کرد، به آن فهم متناسب از رابطه دولت و مردم نایل آمد که

بداند «آبادی مملکت به رعیت است و نگاهداری، به رعایت لازم است» (لاچینی، بی تا: ۶۲) و از این رو «جمع مالیات هر ولایت را به اندازه مداخل آن مملکت جزء به جزء و اسم به اسم نوشته و عمال و مباشرین را چه زهره آن بود که دیناری از وجه مقرر از رعیت زاید توانند گرفت یا چنین اعمال را سهل توانند شمرد».

از فراز بعدی نوشته نویسنده تاریخ نو این‌گونه می‌توان استنباط کرد که حدی از «نهادمندی» و «نهادینگی» امر دولت در تبریز هویدا شده بود که به سبب آن، روال دولتش، پس از فوت خودش برقرار ماند؛ این روال تازه را زمانی بهتر می‌توان فهم کرد که زمینه اجتماعی پراز خودسری و ظلم به رعیت در مالیات ستانی و تعدی حکام به آن‌ها را پیش چشم داشت. در این خصوص اعتضادالسلطنه نویسنده اکسیرالتواریخ، از عبارت «تازه شدن ایران» و «بلندآوازه شدن فتحعلی‌شاه» در پرتو «نظام جدید» عباس میرزا سخن می‌گوید (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۲۹). ولیعهد فتحعلی‌شاه، توانست به‌دوراز سکون دربار تهران، در آوردگاه این جلوه‌گاه، جلوه‌گری آن موجودیتی را ببیند که پرسش‌های او از ژوبر، وصف تحیرش نسبت به آن بود. او توانایی آن را داشت که فهم بحران حاصل از کارکرد نامناسب دولت در امر نظام را به نقد از ماهیت قدرت مستتر در این نهاد پیوند بزند و بپرسد که «نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۹۵) با وجود این نوگرایی‌ها در اندیشه و عمل عباس میرزا، اما می‌توان نشانه‌های سخت‌جانی لایه‌های معنایی قدیم و مانای مفهوم دولت در زبان او را دید. او در نامه‌ای که از خراسان به فتحعلی‌شاه نگاشته با همان ادبیات و مفاهیم پیشینیان در خصوص امر دولت با شاه ایران سخن می‌گوید و می‌نویسد:

«اگر اراده ازلی به تأیید دولت همایون نداشت، سه دولت روس و انگلیس و عثمانی را به سلم و صلح دولت خاقانی اینطور طالب و سائل نمی‌کرد... به علم یقین رسید که دعای ملهوفین این حدود مستجاب شده و خداوند عزیز قهار دفع اشرار این سرزمین را به تیغ شاهنشاه دنیا و دین مقرر داشته، قضای آسمان است و این دیگرگون نخواهد شد» (قائم‌مقام، بی تا: ۷۳). همچنین در متن ابلاغ حکومت ارومیه به انشاء قائم‌مقام نوشته: «حضرت مالک‌الملک... چون خواهد لطفی جامع کند و فیضی شامع، ولات عدل بر عراض ملک گمارد تا احکام عدالت در اقطار ولایت جاری کنند و اقسام نعم بر اصناف امم وارد آزند» (قائم‌مقام، بی تا: ۱۱۲).

قائم‌مقام نیز در آن آستانه زمان تاریخی، زبانی نو آفرید و نشانه‌هایی از فهم مفهوم نوین

دولت را بروز داد. اعتمادالسلطنه از ظهور بدعتی در امر سلطنت خبر می‌دهد که قائم‌مقام بانی آن بوده است. بر آن اساس، قائم‌مقام اموری تشریفاتی مانند «آقایی و احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده ولی نصب و عزل و قطع و وصل و اجراء امور دولت و دادن و گرفتن مواجب و منصب را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید و مجلس وزارت صورت دهد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۷). اعتمادالسلطنه در پی نقل این مطلب از قائم‌مقام، ضمن ابراز مخالفت با این طرز نگاه به سلطنت و رابطه آن با وزارت، می‌نویسد «آب و گل ایرانیان و عادت ایشان سرشته ارادت پادشاه است» و در تعبیری دقیق، مرز میان این دو نگاه و به عبارتی دو مفهوم از دولت را ترسیم می‌کند: «ظل الله باید مثل ذی ظل خود، بعضی تفصّلات و احساناتش لابشرط باشد که گاهی ذیلی را عزیز کند و فقیری را غنی سازد»؛ به این سبب که «همه به این امید به درگاه او شتابند و بر جای ریاست خدمت کنند و برای این کار همیشه سلطان را باید اختیار و اقتدار کلی باشد و وزراء سد فیض و قطع امید مردم را نمایند».

همچنین او در فرازی دیگر و با اشاره به برخی رفتارهای قائم‌مقام که در ایام صدارت تند می‌رفت، ادامه می‌دهد «و چون خود را مؤسس سلطنت می‌دانست پاره‌ای احکام را به دلخواه می‌گذرانید و چنان می‌خواست که سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند و فلان عزیز را نژند نماید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۷). تفکیک میان سلطنت و وزارت با قرارگرفتن مفهومی از امر واقع در برابر مفهومی از امر ممکن، رخ نمود. امر ممکنی که به سبب تحولات اجتماعی و تاریخی و نیز هم‌زمانی آن با ظهور آگاهی جدید آمده از غرب، بحرانی در ساختار مفهومی دولت پدید آورد. اعتمادالسلطنه این بحران را می‌بیند اما نمی‌تواند نقد حاصل از آن بحران در نظام معنایی مفهوم سلطنت را برتابد.

بحران تفکیک سلطنت و وزارت چنان برای امر سلطنت گران آمد که واکنشی جز حذف و قتل قائم‌مقام در پی نداشت. چراکه «قائم‌مقام خیلی اصرار داشت که در عالم وزارت خود نوعی مختار باشد» این در حالی است که «اقتدار و اختیار کلی بایستی با سلطان باشد». تأکید قائم‌مقام بر این‌که «ما هر دو در خدمت دولت ایران، خواجه‌تاشانیم» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۸) زمانی قابل فهم است که توجه کنیم که در این سخن، این معنای جدید موج می‌زند که هم سلطنت و هم وزارت، هر دو غلام یک صاحب و آن صاحب هم، دولت ایران است و در این جا واژه دولت ایران به معنای دقیق سیاسی خود به‌کاررفته، یعنی حاکمیت فائده‌ای که شأنی فراتر و اقتداری افزون‌تر از شاه و وزیر دارد.

فقراتی که از قائم‌مقام نقل شدند را نمی‌توان حمل بر آن کرد که نوعی تحول پارادایمی در ذهن و زبان او حاصل شده و لایه‌های معنایی پیشین در فهم او از مفهوم دولت، جایی و وجهی ندارند. مطالعه نوشته‌های او در این خصوص، نشان می‌دهد که ظهور آگاهی نو در فهم او، هم‌زمان با تداوم فهمی قدیمی از آن است. نوشته زیر فرازی از مطلبی است که او در توصیف فتحعلی‌شاه نگاشته است:

شهریار زمان و زمین، مرزبان دنیا و دین، پرتو ذات حق، صورت جمال مطلق،
آیت قدس وجود، غایت قوس صعود، سلطان انفس و آفاق، ... سایه لطف
خدا... آیه فتح و علا، فتحعلی‌شاه قاجار که عدل مصور است و عقل منور و
نفس مؤید و روح مجرد (قائم‌مقام، بی تا: ۱۰۱).

این دوگانگی فهم، هم نشانه بحران است و هم ابهام؛ بحرانی که پیش‌تر از پایتخت، خود را در تبریز آشکار کرد و تجربه فهم مفهومی نوین از دولت، پایه‌های در حال سست شدن آن مفهوم را با تکانه‌های افزون‌تری مواجه ساخت. عباس میرزا و قائم‌مقام پیشقراوان فهمی از مفهوم دولت بودند که گرچه ظرفیت زبانی و واژگانی آن دوره، نتوانست مجالی برای بیان آن فهم مهیا کند، اما تجربه آن فهم که افق انتظار آنان را دگرگون کرده بود، توانست قلمرو تجربه آن‌ها را با تحول معناداری در نسبت با پایتخت همراه سازد.

بحران، ابهام و سخت‌جانی لایه‌های معنایی کهن در پایتخت

با عبور قلم و قدم عباس میرزا از مرز تبریز و ورود آن به پایتخت، گویی، همه آن چه که در آن دیار سردسیر رشته در این سوی مرز زبانی، پنبه می‌شود. آنچه که طباطبایی «تصلب سنت» می‌نامدش، شاید همین ساختار صلب فکری و زبانی است که فهم را اسیر قفس کوچکش می‌کند و مجال پرواز را از آن می‌گیرد. مروری بر نامه‌های فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰-۱۱۸۲) که خطاب به امپراتور روسیه، سلطان عثمانی و یا مقامات داخلی مانند عباس میرزا نوشته، خودنمایی لایه‌های معنایی متفاوت مفهوم دولت از نگاه او را برجسته می‌کند. مقایسه دو نوع نگاه به ماجرای قتل گریبایدوف، نمایانگر دو سنخ از فهم از مفهوم دولت است. فتحعلی‌شاه در نامه‌ای به عباس میرزا آن ماجرا را «شگفت بازی‌های آسمان» می‌بیند که «از مرضیات قضا بوده نه از مقتضیات رضا» (قائم‌مقامی، بی تا: ۱۱) و نیز در نامه‌ای به امپراتور روسیه برای دلجویی از او، چنین می‌گوید:

«...کس را از خفایای قضایای مقدر جز مقدر علوم، علمی حاصل نیست و مکنونات مصالح اوضاع در پرده غیب مستور و مخفی است، مقارن عزیمت او [گریبایدوف] سهام حوادث عجیبی نه مظنون هیچ ضمیر و نه مکنون هیچ خاطر، از قسی ادوار آسمان هابط شد...» (قائم‌مقامی، بی‌تا: ۱۸).

اما در پاسخ امپراتور روسیه، سنخ دیگری از نگاه به آن قضیه را می‌توان دید. نسلرود به نقل از امپراتور می‌گوید که آن ماجرا «حادثه‌ای مبتنی بر این اراده سیئه بود که از نو دو دولت همسایه را به نفاق اندازد و مملو از کدورت» (قائم‌مقامی، بی‌تا: ۲۰) نماید. احاله امر دولت به امری بیرون از دولت و یا یافتن سرنخ آن در درون دولت، دو منظر از نظری است که در آن، دولت، یا بخشی از محیط بزرگ‌تری به نام اقبال است که زمان دوام آن به استمرار دور خاصی از افلاک وابسته است و یا ماهیتی است که بندناف تقدیرش به تدبیر دولتیان گره خورده و نه مقدرات افلاک و آسمان. فتحعلی‌شاه همچنین در همین فقره و در نامه‌ای به عباس میرزا، پرده‌ای دیگر از فهم خویش از مفهوم دولت را برمی‌دارد و می‌نویسد:

«...باری نمی‌دانیم با آن اهمتمی که خاطر ما را در پاس دوستی دولتین همیشه بوده و هست، چرا این‌گونه اوضاع عجیب اتفاق می‌افتد که هرگز در این دولت اتفاق نیفتاده است. هجوم لجاره و بلوای جُهال کجا و این دولت از دولت‌های دیگر گاهی خبر می‌رسد که چنین و چنان مردم اجتماع و شورش کردند و فلان وزیر را عزل کردند یا در امر دولت و سلطنت تغییر و تصرفی نمودند. حیرت داشتیم که با چنین اوضاع چگونه کار سلطنت راست می‌آید...» (قائم‌مقامی، بی‌تا: ۱۱)

آگاهی او از چیزی با مضمون دولت، در شبکه‌ای از مقوله‌ها و مفاهیم دیگر درهم‌تنیده و فهم از دولت را شکل بخشیده است. «وقوع اتفاق عجیب» یعنی قتل گریبایدوف، از نگاه او، تناسبی با «پاس دوستی دولتین» ندارد؛ و این از آن رواست که تجربه او از دولتمداری در ایران، چنان امری ثبت نکرده و از این رو نه در تجربه گذشته امکان بروز داشته و نه انتظار آن می‌رفته است و در ثانی، گویی باور او به این نکته که رویدادهای سیاسی تابعی از نیت‌ها و انگیزه‌های خیر شاه است، حیرت او از چنان حادثه‌ای را موجه می‌سازد؛ چراکه در این طرز بینش، تحولات در سطح جامعه، بازتاب مستقیم و بلافصل روح مودت موجود در باطن اوست و نه پیامد منطقی پیامدهای کنش‌های سیاسی.

او در ادامه، به آگاهی‌هایی از مناسبات میان دولت و جامعه در کشورهای دیگر اشاره می‌کند که در آن‌ها، «تغییر و تصرف در امر دولت و سلطنت» در بعضی مواقع با «اجتماع و شورش مردم» حاصل می‌شود؛ درحالی‌که این امر چنان برای فهم مبتنی بر تجربه جاری او ثقیل است که از بروز چنان وضعیتی ابراز «حیرت» کرده و می‌گوید «با چنین اوضاع چگونگی کار سلطنت راست می‌آید». این ابهام او که در قامت یک پرسش بروز می‌یابد، حاصل بحرانی است که او توان دیدن و فهمش را ندارد، اما، در عمل، با تمام وجود لمسش می‌کند.

او در نامه‌ای به عباس میرزا می‌نویسد که «شما و میرزا بزرگ از اروس می‌ترسید. به اعتقاد ما کسی از اروس می‌ترسد که اعتقاد به خدا و پیغمبر نداشته باشد. ما لله الحمد اعتقاد به لطف خدا و ائمه هدی داریم و علم قطعی حاصل فرموده‌ایم که تا خدا ما را خواسته است، اروس سگ آن نیست که به یک توله سگ ما نگاه کند. بعد از آن که خدا نخواسته باشد، اروس که مردی است، توپ و تفنگ بر یک پشه هم غالب نخواهد شد» (بدیعی، ۱۳۷۰: ۱۴) و در کمال قاطعیت از پیروزی خود در جنگ خبر داده و می‌نویسد «به همان خدایی که زمین و آسمان را آفریده، قلبی ما این است که دفع و رفع روسیه در این سال خواهد شد» (بدیعی، ۱۳۷۰: ۱۴). نویسنده این سطور که توهم برگزیدگی، قدرت و علم مطلق در سراسر نوشته‌اش هویدا است، همان کسی است که پس از شکست در جنگ، در نامه‌ای خطاب به تزار روسیه، در چهار سطر از نامه، او را می‌ستاید و القابی از قبیل پادشاه ذیجاء، انصاف کیش، عدالت اندیش، تاج‌دار بازب و فر، شهریار بحر و بر، برادر والاگهر، خجسته اختر و... را در توصیفش به کار می‌برد (لاچینی، بی تا: ۲۸). با وجود این‌که فتحعلی شاه به گواه مطلبی که در بالا نقل کردیم، آگاهی‌هایی کلی از سامان سیاسی متفاوت کشورهای دیگر به دست آورده بود، اما برخلاف عباس میرزا و جمعی از نخبگان دارالسلطنه تبریز، این آگاهی نتوانسته بود لایه‌های معنایی جدیدی از مفهوم دولت را در کنار لایه‌های معنایی قدیم و مانای آن در ذهن و زبان او جایگزین کند.

تحول و ثبات در لایه‌های معنایی مفهوم قدیم دولت

دولت قلب، قلب دولت و احساسی

شکست دولت صفوی در پیامد شورش اقلیتی محدود از اقوام داخل امپراطوری ایران که گرین از آن به «طوفان هجوم افغانها» (کربن، ۱۳۸۴: ۲۲۷) تعبیر می‌کند و امری کاملاً غیر منتظر برای منتظران آخرالزمان ظهور منجی بود، هم شکست سامان سیاسی بود و هم

فروپاشی نظام عقلانی و دستگاه مفاهیم ممزوج با آن سامان. باستانی پاریزی به نیکویی و صراحت، مآل آن نظم و انتظام و عقلانیت خشکیده در منجلاب را به تصویر می‌کشد. او آغاز دولت‌ها را بسان جاری شدن سیل از کوهستان‌ها می‌پندارد که سرچشمه زاینده‌گی و نمو است، اما پس از چندی آن زاینده‌گی به نازایی می‌انجامد:

«دوران داریوش سوم‌ها، یزدگرد سوم‌ها، محمد خوارزمشاه‌ها و شاه سلطان حسین‌ها، نمونه این‌طور و استحاله آن سرچشمه‌های زاینده و آن رودهای خروشان است، دورانی که هرکس در باتلاق فساد و بخل و تعیّش و دزدی و رشوه‌خواری و آسایش‌طلبی و دروغ و نابکاری فرورفته است» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۴۱۶)

فروپاشی عقلانیت سیاسی دویست ساله صفوی اگر آن‌گونه که شاه سلطان حسین به اشرف افغان گفته، محصول «مشیت الهی» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۷۹) بوده باشد، بی‌گمان، علت‌العلل تکوین و تشدید بحران مفاهیمی خواهد بود که آن مفاهیم، خود، هم‌بسته آن عقلانیت و نیز پیوسته به آن مشیت بودند. وجدان زخمی ایرانی در دهه‌هایی پس از غروب بت‌های ذهنی صفویه، بخشی از نوای حزینش را از نای شیخ احمد احسایی (۱۲۴۱-۱۱۶۶ ه ق) و شیخیه برون داد و آخرالزمان ظهور را از آینده‌ای دوردست و ناکجاآبادی به اکنون تاریخ متصل کرد. شکست دولت شیعی مدعی جانشینی امام زمان از اقلیتی از اهل تسنن، نگاه احسایی را به سمت پالایش مفهوم دولت در دل آموزه اساسی و بنیادی تشیع یعنی امامت و به‌ویژه امام غایب برد:

«یک امام‌شناسی تامّ و مترقی» (کربن، ۱۳۴۶: ۶) که قلب مفهوم دولت شیخی بوده و به «یک رابطه ایمانی بالذات، و بالتّیجه به نحوی، معنوی، با امام حاضر» (کربن، ۱۳۴۶: ۸۷) متکی است. احسایی که بنا به تعبیر شاگرد و مروّج نامدارش سید کاظم رشتی (۱۲۵۹-۱۲۰۵ ه ق) «نسبت به اسرار و حقایق و باطن امور آگاه و رکن دین سید المرسلین» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۵، ج سوم: ۳۸۷) بود، در دوران الهیات و عقلانیت پسا صفوی، بر بوروکراتیزه شدن تشیع شورید و حق نمایندگی امام زمان و حظّ وساطت میان امام و شیعیان را از صاحبان مقامات رسمی روحانی و غیرروحانی به زیر پرسش کشید. به عبارتی می‌توان گفت احسایی با مفهوم‌پردازی خود در مواجهه با بحران، آن لایه‌های معنایی مفهوم دولت را که مبتنی بر تاریخ عرفی بودند را نیز تماماً قدسی کرد. به این ترتیب، در

این نوع فهم از دولت، دولت که همان امام زمان است، نه از طریق مفهوم‌پردازی و زبان‌بازی عالمانه، بلکه از مسیر ارتباط معنایی و اتصال درونی با آن، فهم می‌شود؛ از این رو است که احساسی در برابر اصرار فتحعلی‌شاه برای اقامت در پایتخت، برهانی اقامه می‌کند که سکوت معنادار و شاید آمیخته به وحشت شاه قاجار را در پی می‌آورد. «شیخ می‌گوید که سلاطین و حکام به عقیده من تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند و چون رعیت مرا مسموع الطّاعه دانسته، در همه امور رجوع به من نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان بر من واجب است، چون در محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت؛ پس شاه به فکر فرورفت و گفت که امر موقوف به اختیار است» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۲۶: ۹۳).

سید جعفر کشفی؛ استقلال دولت از الهیات و تفکیک میان سلطنت و وزارت

با کشفی و رویکرد فلسفی اش، شاهد نوعی خروج نسبی از سکون و رکود در نگرش نسبت به دولت هستیم که بذر برخی تحولات در حوزه مفهوم‌پردازی درباره دولت را می‌کارد. در منازعه میان مفهوم‌پردازی فقیهانه، منشیانه و صوفیانه، کشفی خرق عادت می‌کند و با احیاء مفهوم‌پردازی فیلسوفانه، دولت را ابژه عقل می‌سازد. ظهور دوباره عقل پس از کسوف آن در پس سده‌های متمادی، آن هم در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ ایران، نشانه برآمدن شعله‌ای از آتش زیر خاکستری بود که قرن‌ها فرو مرده بود و با باد بحران و آگاهی پدیدآمده از غرب، بارقه‌ای زد و باز به زیر خاک شد. مفهوم‌پردازی او پیرامون خاستگاه دولت، مبتنی بر زنجیره‌ای از واژگان و مفاهیم است که زبان مترسلاانه و منشیانه از شدت محافظه‌کاری، تاب آن‌ها را نداشت. او از «آراء مختلف و تفاوت عقول، اختلاف در دواعی افعال و غایات حرکات و داشتن مقاصد و غایات متفاوت» اهل اجتماع سخن می‌گوید که در صورت واگذارن آن‌ها به «مقتضای طبع و مقصد»، همانند «سباع برّ و ماهیان بحر» هم دیگر را می‌درند (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۰۳).

بیان او، فریاد وجدان نگون بخت ایرانی در میانه سیل کشتار و خون و غارتی است که از دوره جانشینان کریم خان فوران کرد و تا به تخت نشستن ناصرالدین شاه، از رمق نیفتاد. او میان عقول متفاوت آن زمان و دریده شدن آدمیان توسط یکدیگر، رابطه‌ای می‌بیند که تنظیم آن رابطه را باز از عقل می‌خواهد و می‌جوید. زمانی که او از «خرابی و زوال مملکتی که سلطان و ملک خود را کما ینبغی اطاعت نمی‌نمایند» می‌گوید و یا آن‌گاه که می‌نویسد

«سلطان ستمکار جور پیشه در چهل سال بهتر است از رعیتی که مهمل و سرخود باشد در یک ساعت از روز» (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۰۴). به روشنی می‌توان واژگان او را به‌سان گدازه‌های آتشی دید که از میانه کوره بحران کشاکش شمشیرها و نیزه‌ها برخاسته‌اند. بهره‌گیری از زبان مغلق فلسفه سیاسی برای بیان بحران حادث شده برای مفهوم دولت توسط کشفی، شاید به آن معناست که از نگاه نویسنده‌ای چون او، ریشه بحران‌های جاری، در موضع آگاهی نسبت به ذات، ماهیت، کیفیت و تنوعات مفهوم دولت قرار دارد که با ساماندهی آن به صورت استعلایی، و یوتوپیایی کردن آن، می‌توان بر بحران غالب آمد. ابهام مفهوم دولت در زبان فلسفی کشفی که معلول ابهامی کلی است که ذهن و زبان نویسندگان عصر او را در بر گرفته، در نوسان دولت میان یوتوپیایی شدن و واقعی شدن خود را نشان می‌دهد. آن جا که از تقسیم جوامع و دولت‌ها به فاضله و فاسقه با معیار مصالح و مفاسد بحث می‌کند و دولت را به مقوله‌ای استعلایی فرا می‌کشد و از دیگر سو در عمل، می‌پذیرد که بدون دولت، سامان امور از هم می‌پاشد و نظام امور با آشوب و اختلال که عین مفسدت و شر است مواجه می‌شود؛ به این ترتیب، آنچه در عمل باقی می‌ماند این است که گویی تنها خیر ممکن همان وجود و استقرار دولت است.

نکته مهم در مفهوم‌پردازی کشفی به‌عنوان عالمی شیعی، استقلال نسبی است که در قیاس با امر الهیاتی، به دولت می‌دهد. او که از نزدیک شاهد ظهور بحران ناامنی و قتل و غارت ناشی از دست‌به‌دست شدن سلطنت است، بروز وضعیت «بی‌نظامی» را علت «کساد و بلا وجه شدن علم‌ها و مجتهدین» می‌داند. در نگاه او، در صورتی که دو «رکن سیف و قلم» در شخص واحد جمع نگردد، از آن جایی که معارضة عملی این دو رکن، به فتنه و هرج و مرج می‌انجامد، رکن قلم دست از طلب برای حضور در قدرت و سلطنت برداشته و زمینه «بی‌نظامی» را از بین می‌برد.

از نکاتی که کشفی در ضمن گفتار از شروط عدالت دولت بر زبان می‌آورد، می‌توان مواردی را یافت که تحول در لایه‌های معنایی آن را رقم زده است. او می‌گوید سلطان باید «اصناف خلق را با یکدیگر متساوی و معتدل رساند» و نسبت به «تسویه و تعدیل ایشان در قسمت و رسانیدن خیرات عام و مشترکه از قبیل امنیت و سلامت و اموال و کرامات» (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۲۶) اقدام کند. این کار ویژه‌ها با وجود بدهت در بادی نظر، آن‌گاه معنا پیدا می‌کنند که توجه کنیم که «مفترض الطاعه» شدن سلطان در صورتی است که

«صاحب عدالت» گردد؛ چراکه «وجود ملکه عدالت در آن کس موجب اجابت و فرض طاعت او می‌گردد» (کشفی، ۱۳۷۵: ۸۲).

به عبارت دیگر، بنیاد اطاعت از دولت، ظهور عدالت از جانب آن است و قدرت، رابطه ذاتی با عدالت دارد. در این صورت، دولت، بنیادش بر تحقق کارویژه‌هایی است که «خیرات عام و مشترکه» اند و وجوب اطاعت مردم از آن، برحسب ظهور آن خدمات شکل می‌گیرد. برقراری چنین رابطه‌ای میان کارویژه‌های عمومی و رفاهی و مشروعیت دولت و ابتناء مشروعیت آن بر عدالتی که مستلزم حصول چنان کارکردی است، نکته درخور توجهی است که می‌توانست زمینه را برای تحول در مفهوم دولت مهیا کند.

همچنین تفسیر او از حدیث «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» با طرح موضوع پرسشگری عام و همگانی به میزان وسعت رعیت داری هر کس، از مواردی است که کشفی به توضیح آن اهتمام نموده و راهی در مسیر تحول مفهومی دولت گشوده است. او در ترجمه و توضیح حدیث می‌نویسد:

«جمیع افراد و اشخاص شماهایی بنی آدم رعیت دار می‌باشید و جمیع شماها سؤال کرده می‌شوید از سلوک با رعیت خود و امیر و سلطانی که امیر بر مردمان می‌باشد، رعیت دار می‌باشند و سؤال کرده می‌شوند از سلوک با رعیت خودش...» (کشفی، ۱۳۷۵: ۸۵).

و در ادامه با اشاره به آیه ۶ سوره اعراف می‌نویسد:

«والبته و یقیناً سؤال می‌فرماییم از رسولان و پیغمبران که در تبلیغ رسالت و استعمال عدالت با امت‌های خود چگونه بوده‌اند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۸۵).

درست است که این رعیت داری عام و پرسشگری از رسولان و سلاطین در آن خصوص، به آخرت و روز قیامت احاله می‌شود، اما نکته مهمی در بطن خود دارد که نباید از آن غافل شد و آن این‌که کشفی با زبانی پنهان نگارانه، در صدد بیان این مطلب است که اولاً قدرت موجود در دولت، قدرت منتشر است که در هر سطحی از زیست جمعی انسان‌ها متبلور و شأنی ارتباطی دارد و نوعی رابطه انسانی است؛ و در ثانی، به هر میزانی که قدرت مشروع و مفترض الطاعه از عدالت برخوردار است، به همان میزان هم در معرض پرسش از چگونگی اعمال قدرت قرار دارد و نکته سوم آن که کشفی با تأکید بر مفاهیم مندرج در آیه ۶ سوره

اعراف، در شرایطی که شاهان و رسولان فوق‌چون و چرا محسوب می‌شوند، حتی پیامبران الهی را هم در معرض پرسش و نقد قرار می‌دهد.

نهادن انگشت تأکید بر آن حدیث و این آیه، به عبارتی تفسیر نص بر اساس مقتضیات زمانه و پیرنگ کردن آیاتی است که بر مسئولیت و مشارکت همگانی اشاراتی دارند. این بحث زمانی کامل می‌شود که تفسیر او از آیه خلافت و شأن خلافت آدمیان و اینکه هر موجودی و هر انسانی، به تناسب موقعیتش، خلیفه خداوند است را بخوانیم. او رابطه‌ای به وجود می‌آورد که در آن از یک سو، قدرت بر اساس ارتباط میان رعیت دار و رعیت شکل می‌گیرد و از سوی دیگر، رابطه‌ای میان انسان‌ها و خداوند به عنوان خلفای او در روی زمین.

در این تفسیر، رعایا، درعین حال، خلفای الهی و «قیام‌کنندگان به امر خلافتی» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۰۷) هستند. از دیگر مفاهیمی که کشفی بر آن‌ها انگشت تأکید می‌نهد، می‌توان به مفهوم «مصلح خلق»، «استحقار خلاق» و توسیع معنایی در مفهوم «ذوی القربی» اشاره کرد. او در پرتو فهمی که از رابطه‌ای بودن مفهوم قدرت به دست آورده، اعمال قدرت دولت بر مردم را بر مفهوم «مصلح خلق» مبتنی می‌کند. او در توضیح این مفهوم می‌نویسد که سلاطین بایستی

«از احوال بلاد و عباد متفحص باشند و به رعایت حقوق مسلمانی و مسلمانان قیام نمایند نه این‌که اوقات را در هرزگی و لهو و لعب و معاصی و یا در نوافل از نماز و روزه و ادعیه و انقطاع از خلق و خلوت به سر ببرند و مصلح خلق را واگذارند و اصحاب حوائج را محروم گردانند و از صلاح و فساد مملکت بی‌خبر باشند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۳۰-۱۲۹).

اهمیت تأکید کشفی بر مفهوم مصلح خلق زمانی قابل درک است که آن را در برابر مفهومی که در ادبیات آن دوره به کرات، تکرار شده یعنی «مصلحت دولت» بگذاریم. دوگانه‌ای که کشفی در بیان خود به کار می‌برد، یعنی «مصلح خلق» و «صلاح و فساد مملکت»، درعین حالی که شأن خلافتی خلق در برابر سلطنت را گوشزد می‌کند، حوزه‌ای را بنیاد می‌گذارد که تاکنون در درون حوزه دولت ادغام و هضم شده بود. این مفهوم به تقسیمی بازمی‌گردد که کشفی در توضیح حالات وجودی سلطان به آن پرداخته بود. در آن حالات سه‌گانه، سلطان، با خدا، با خود و با رعیت سلوک دارد. این‌که از نگاه کشفی، شأن رعایا، همسنگ خدا و خود تلقی شده، نکته جدیدی است که یا دیگران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند و یا این‌که، اصولاً تفهیمی به آن

حاصل نموده‌اند. «استحقار خلیق» از دیگر مفاهیمی است که از طریق منظومه مفهومی کشفی وارد مفهوم دولت شده است. او می‌نویسد که «سلاطین باید از این صفت رذیله کبر و خودبینی و استحقار خلیق اجتناب تمام نمایند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۳۲).

توصیه به پادشاهان و امرا برای رعایت فضایل اخلاقی از جمله تواضع و فروتنی، بخشی از توصیه‌های بلند و بالای اندرزگویان بوده است؛ اما استعمال آن مفهوم اخلاقی در قالب واژه استحقار خلیق، تازگی دارد. بازهم می‌توان رد پای رابطه‌ای دیدن امر سلطنت در نگاه کشفی را مشاهده نمود که وفق آن، در فرایند ارتباط سیاسی میان شاه و مردم، کنش سیاسی معطوف به عجب و خودبزرگ‌بینی سلطان، معنایی غیر از خوار و خفیف و حقیر شمردن مردم ندارد. راهکار اجتناب از ظهور عارضه استبداد و استحقار آن است که «[سلطان] خود را به جهت ایشان [رعیت] بخواهد و بداند نه این‌که ایشان را به جهت خود بخواهد و دست تعدی و ظلم به ایشان دراز کند» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

نقش و جایگاه مفهومی به نام خلق، رعیت و مردم در مفهوم‌پردازی کشفی از دولت، فراتر از نگاه اخلاقی و الزام شاه به اظهار شفقت بر رعایا، واجد نقشی اساسی و بنیادی است؛ چراکه در تفسیر کشفی از مفهوم دولت، «... مملکت و کثرت جمعیت که معنی سلطنت است...» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۲۵) باید ظهور و تحقق داشته باشد تا فعل اخلاقی و سیاسی سلطان معنا و مضمونی پیدا کند. در ادامه همین باورمندی به اصالت جایگاه مفهوم رعیت در کنار مفهوم سلطنت است که او تفسیری دیگرگونه از مفهوم «عطیه به ذی القربی» ارائه نموده و معنای آن را «حق‌گزاری به عموم رعایا» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۳۷) می‌داند. نوآوری‌های کشفی در حوزه مفهوم‌پردازی دولت به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه گام مهم و اولیه‌ای در تفکیک میان سلطنت و وزارت برمی‌دارد. او در فراز مهمی چنین می‌نویسد:

«... قیام نمودن پادشاه به احکام و به شیوه وزارت باعث می‌شود که از شوکت سلطنت و جهان‌داری و جهان‌گیری و آداب و ناموس سلطنت بازماند و در این حالت، احوال ملک و رعیت مختل می‌گردد» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۴۷).

لب کلام کشفی در تفکیک میان سلطنت و وزارت، در نهی «قیام نمودن پادشاه به احکام و به شیوه وزارت» است که به زعم او در صورت اشتغال مقام سلطنت به حوزه عمل وزارت، «احوال ملک و رعیت مختل می‌گردد». به همین سبب است که برخلاف نویسندگانی که شراکت در امر دولت را موجب مفسدت می‌دانند، صریحاً وزیر و سایر ارکان دولت را شریک در سلطنت فرض

می‌کند و می‌نویسد وزیر باید «پشت، کمک و شریک در پادشاهی او باشد» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۲۸). فهم این معنا که «امر سلطنت بدون وزیر... رواج و نظام نمی‌گیرد» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۴۹) که در بادی امر تصویری شود که تکرار مضمون سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها در خصوص اهمیت جایگاه وزارت است، فهمی از بحرانی است که کشفی به نیکی بدان وقوف حاصل نموده و می‌کوشد چاره‌ای برای آن بیابد.

او که دست به دست شدن قدرت، ظهور و سقوط سلطنت و تناوب دولت و بی‌دولتی را از دوره اعقاب کریم‌خان تا فتحعلی‌شاه قاجار به عیان مشاهده کرده، در پی چنان سامانی است که نظم و ثبات را به ارمغان آورد. چراکه وزیر «ولایت را معمور و رعیت را مسرور نگه می‌دارد» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۵۷) و از این طریق سامانی می‌آفریند که «قبل از وقوع، در صد تدارک آن برآید و به دشواری علاج بعد از وقوع گرفتار نمی‌شود» (کشفی، ۱۳۷۵: ۱۵۷). این اشارات او دقیقاً اشاره به همان بحرانی است که به علت عدم تفکیک سلطنت از وزارت در تاریخ معاصر وی بارها بارها رخ نموده است. البته این سخن به آن معنا نیست که کشفی، لزوماً با مفهوم مشروطیت سلطنت آشنا بوده و یا در صد ترویج چنان فهمی از دولت بوده است؛ ولی می‌توان این نکته را پذیرفت که زبان محافظه‌کار عصر او، هم از حیث فقر واژگانی و هم از حیث پیامدهای امنیتی سخن گفتن از محدودیت سلطنت، مجال چندان برای ظهور آشکار چنان مفاهیمی نمی‌داده است.

نتیجه‌گیری

در فهم نویسندگان این دوره، گویی دولت، مفهومی متعلق به حوزه تاریخ تجربه انسانی نبوده، بلکه محصول انقباض و انبساط مشیت الهی و تقدیر آسمانی فرا انسانی است. فهم این که چنین فهمی از دولت، علت ظهور بحرانی است که ایران را در بر گرفته، تجربه نشد و صرفاً شبیحی از بحران، همچون سایه‌ای بر دیواره‌های قلعه آن مفهوم نمودار گشت که بازگشت به گذشته آرمانی، چاره کار دانسته گردید نه نقد مفهومی که علت بحران بود و دچار بحران. رفت و برگشت میان گذشته آرمانی و نوستالژیک و واقعیت نزاع بر سر تاج و تخت، راهی دشوار و طولانی نبود و از این رو، به کرات به محل رفت و آمد عابران از آن تبدیل شد. تردد دائم و آرام بر روی این پل کوچک و نازک میان بیوتوپیا و واقعیت، نگاه‌ها را از دره‌ای که زیر پای آنان، سر باز کرده بود غافل ساخت؛ و یا شاید برای پرهیز از تأمل در واقعیت آن

دره هولناک بود که به روان‌گردانِ تردد میان آن دو پناه بسته شد. در گذشته، دولتی دیده می‌شد که اکنون به چشم نمی‌آمد و به تعبیر رستم‌الحکما، بسان کیمیایی بود نایاب. تمامی ابزارهای مفهومی اعم از آن که در دستگاه مفاهیم فقه باشد یا عرفان، فلسفه و تاریخ، به کار گرفته شدند تا در برابر آن دیگری که نا دولتی وضعیت حال بود، صف‌آرایی کنند. به عبارتی، واقعیت حال، واقعیت بی دولتی بود و وضعیت گذشته، تحقق رؤیای دولت.

گویای دولت صرفاً در رؤیا امکان تحقق دارد و هرگاه دولتی شکل می‌گرفت، بساط چنان رؤیایی در بسیط زمین بسط می‌یافت. با این اوصاف، زمان حقیقی، زمان گذشته بوده است نه حال؛ پس می‌توان بین زمین و زمان شکافی دید که دولت در قامت گذشته گرایانه‌اش، می‌تواند آن را پر کند؛ دولتی که از جنس گذشته است نه حال و نه آینده. کشفی، سلطان را خود زمان می‌پنداشت و این معنی همان عبارتی است که گفتیم؛ یعنی دولت یعنی زمان و چون دولت در گذشته بوده است پس زمان یعنی زمان گذشته. از این رو، گذشته، آینده دولت است و دولت بدون گذشته، آینده‌ای ندارد و زمین، بی‌زمان است. تنها استثنای بر این قاعده، شیخ احمد احسایی بود که آخرالزمان ظهور را از آینده‌ای دوردست و ناکجاآبادی به اکنون تاریخ متصل کرد.

شکست دولت شیعی صفوی و مدعی جانشینی امام زمان از اقلیتی از اهل تسنن، نگاه احسایی را به سمت پالایش مفهوم دولت در دل آموزه اساسی و بنیادی تشیع یعنی امامت و به‌ویژه امام غایب برد. بی‌سبب نیست که با ورود تجدد به ایران، هنوز هم حال و آینده با سرمایه گذشته سودا می‌شود. روشنفکران و عالمان یا به گذشته باستانی رجوع می‌کنند و یا گذشته اسلامی؛ یکی صدر هخامنشیان و دیگری صدر اسلام. ظهور گذشته در حال برای ساختن آینده، مفهومی از دولت برساخته که نه زمین دارد و نه زمان. چراکه زمان مدرن، زمانی از جنس و سنخ دیگری است که ماهیتاً متفاوت با زمان گذشته است. بررسی فهم تجلی‌یافته در متون نویسندگان در زمینه مفهوم دولت در این دوره نشان می‌دهد که:

- لایه‌های معنایی دیرپای مفهوم دولت مانند شبان‌وارگی، پدروارگی و ظل‌اللهی در استمرار خویش در حال حیات‌اند

- لایه‌های معنایی تازه‌ای مانند مشورت، ظهور بی‌رمقی دارند

- یوتوپیایی شدن مفهوم دولت از یک سو و واقعی دیدن آن از سوی دیگر در جریان است.

- در دارالسلطنه تبریز و جوهی از آگاهی عملی از بحران مفهوم دولت در عمل ظهور می‌یابد.

- در سفرنامه‌های این دوره، آگاهی‌هایی از سنخ متفاوت مفهوم دولت در کشورهای اروپایی به دست داده می‌شود

- تفکیک امر دولت بین سلطنت و وزارت به جز در اندیشه‌های قائم‌مقام و تا حدودی کشفی، در اندیشه‌های کسی دیگر ظهوری نداشته است

با گذر از مراحل‌ی که در آن، تجربه یکسانی از بحران به ظهور می‌رسید، نویسندگان عصر فتح‌علی شاهی، آگاهی از بحران را به شیوه‌های گوناگون در زبانشان بروز می‌دادند. نوشته‌های اینان تجلی اندیشه زمانه خود و بازتاب فهمشان نسبت به تجربه‌ای بود که از سر می‌گذراندند؛ اما بسیارشان فرزند زمان خویش نبودند و حال را به محک گذشته می‌زدند و آینده را از حال فروپيچیده در گذشته دریافت می‌داشتند. کمتر کسی از اینان، صدای زنگ جرس کاروان پیشرفتی را شنید که آینده‌ای دیگر می‌ساخت و انسانی دیگر.



منابع

- آصف، محمد هاشم (۱۳۸۲)، رستم التواریخ، تصحیح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۵)، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، جلد سوم، تهران: طرح نو، چاپ سوم
- اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۷۰)، اکسیر التواریخ، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران: مؤسسه انتشارات ویسمن
- اعتماد السلطنه، میرزا حسن خان (۱۳۵۷)، صدرا لتواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران: انتشارات روزبهان
- اصفهانی، میرزا ابوطالب خان (۱۳۷۳)، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۶۲)، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: انتشارات صفی علی شاه، چاپ سوم
- بدیعی، پرویز (۱۳۷۰)، نامه فتح‌علی شاه قاجار به فرزندش عباس میرزا، مجله گنجینه اسناد، شماره ۱، ۱۱ تا ۱۵
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴)، تاریخ نو (شامل حوادث دوره قاجاریه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷)، مصحح: عباس اقبال، تهران: نشر علم
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، سیاست‌نامه‌های قاجاری (سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار) جلد اول و دوم، تهران: نگارستان اندیشه
- ژوبر، آمده (۱۳۴۷)، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمه علی قلی اعتماد مقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- شوشتری، میر عبداللطیف خان (۱۳۶۳)، تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران: چاپ طهوری
- شیرازی، ابوالحسن خان (۱۳۶۴)، حیرت‌نامه (سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن) به کوشش حسن مرسل‌وند، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵)، مکتب تبریز و مبانی نظریه تجددخواهی، تبریز: ستوده
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲)، سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، تهران: نشر نگاه معاصر، قائم‌مقامی، جهانگیر (بی تا)، نامه‌های پراکنده قائم‌مقام، تهران: چاپ زر
- قائم‌مقام، میرزا ابوالقاسم (بی تا)، منشآت، گردآورنده: شاهزاده معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا، تهران: کتاب‌فروشی علمیه اسلامیة طهران
- کرین، هانری (۱۳۸۴)، مقالات هانری کرین (مجموعه‌ای از مقالات به زبان فارسی)، گردآوری و تدوین، محمد شاهجویی، زیر نظر شهرام بازوکی، تهران: حقیقت

- کرین، هانری (۱۳۴۶)، مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی، مترجم، فریدون بهمنیار، تهران، نشر تابان
- کشفی، سید جعفر (۱۳۷۵)، میزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم الی سلوک الخلائف، به کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- گرمودی، میرزا فتاح خان (۱۳۴۷)، سفرنامه، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران
- لاجینی، ابوالقاسم (بی تا)، احوالات و دستخط‌های عباس میرزا، تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری
- مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۲۶)، «رساله داستان احوال و آثار شیخ احمد احسائی»، دانشنامه، خرداد ۱۳۲۶ - شماره ۱۱ از ۱۲۱ تا ۱۶۹
- Elias Jose Palti (Winter 2011) Reinhart Koselleck His Concept of the Concept and Neo-Kantianism: Contributions to the History of Concepts: Vol. 6, No. 2.
- Hartmut Lehmann And Melvin Richter (1996), The Meaning Of Historical Terms And Concepts (New Studies On Begriffsgeschichte) Published by the German Historical Institute.
- Koselleck, Reinhart (1988), Critique and Crisis, Enlightenment and the Pathogenesis of Modern Society, , The MIT Press Cambridge, Massachusetts
- Koselleck, Reinhart (2004), Futures past (on the semantics of historical times) Translated and with an Introduction by Keith Tribe, Columbia University Press.
- Iain Hampsher-monk and others (1998), History of Concepts: Comparative Perspectives, Amsterdam Univcrsiv Press, Amsterdam.
- Olsen, Niklas (2012), History in the Plural An Introduction to the Work of Reinhart Koselleck, Published by Berghahn Books

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۲ (پیاپی ۶۸)، زمستان ۱۴۰۰

DOI: 10.29252/PIAJ.2022.224198.1148

صفحات: ۸۳-۱۰۵

داوری سیاسی به مثابه امر تراژیک: با بررسی و تحلیل اندیشه مارتا نوسبام

محمود علی پور*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۱

چکیده

داوری و قضاوت کردن در میان جهان‌های هنجارمندی که در نزاع و تعارض با یکدیگر هستند، دشوار است. چرا که آنها در برخورداری از واژگان مشابه، معیارهای عقلانی مورد توافق و تعهدات اخلاقی مشترک هم‌راستا نیستند. لذا با روش‌های مرسوم در کاوش‌های فلسفی نمی‌توان میان این جهان‌های هنجاری دست به داوری زد. در چنین شرایطی، داوری‌های سیاسی معمولاً به امور تراژیکی ختم می‌شوند که در عرصه سیاسی عواقبی ناگوار دارند. در همین راستا سوال اصلی مقاله این است که داوری سیاسی به مثابه امری تراژیک به چه معنا است؟ و چه پیامدهای برای زیستارهای سیاسی دارد؟ برای یافتن پاسخ، نوشتار حاضر با تأکید بر این امکان توسط به اصول متعین پیشینی در این زمینه را مردود دانسته و با ابتنا به اندیشه هنجاری مارتا نوسبام، درصد ارائه نوعی داوری به مثابه داوری تراژیک است که اصل اساسی آن مبتنی بر حضور شانس اخلاقی در پی ریزی قابلیت‌های انسانی است. قابلیت‌هایی که منجر به رهایش انسان از یک مصیبت به یک خوشبختی می‌شوند. در واقع داوری در اندیشه نوسبام، پراکسیس سیاسی را متوجه به عناصری بیرون از کنشگر می‌کند و در عین حال بر تأثیر موقعیت‌های ستیزه‌ای و چندجانبه فرهنگی، سیاسی و مذهبی تأکید دارد که بر جهت‌دهی به رفتارهای عادلانه و غیرعادلانه، مصیبت‌ساز یا سعادت‌ساز و غیره در حوزه سیاسی موثرند.

واژگان کلیدی: داوری سیاسی، مارتا نوسبام، رهیافت قابلیت، امر باند میک، امر تراژیک.